

ابعاد جدید جنایت در اردوگاه مرگ رجایی شهر

دوشنبه ۱ شهریور ۱۳۸۹ - ۲۳ اوت ۲۰۱۰
زندانی سیاسی آقای صالح کهندل نامه‌ای تکان دهنده از زندان رجایی شهر به بیرون فرستاده است که در آن شمه‌ای از ابعاد جنایت در زندان رجایی شهر را بازگو کرده است.

متن نامه که بدست ما رسیده است به شرح زیر می‌باشد:
نمی‌دانم از هزاران درد ناشی از جنایت‌های رژیم ضد بشری را که از سال 79 با تمام وجودم در زندانهای مخوف رژیم دیده و می‌بینم کدام یک را فریاد بزنم اگر محدودیت در برابر خدا و خلق نبود بی‌درنگ خود را در زندان رجایی شهر کرج به آتش می‌کشیدم و از دیدن و تحمل مصیبت‌ها و رنج‌های این جا که هزاران بار از تیرباران و سنگسار و اعدام سخت‌تر است رها می‌شدم.

من هم اینک از قعر زندان جهنمی رجایی شهر فریاد می‌زنم و به گوش همه‌ی کسانی که وجدان بیدار بشری و خون انسانی در رگ دارند ندا سر می‌دهم که تبعیدگاه رجایی شهر در اوج فاجعه‌ی غیر قابل تصور انسانی به سر می‌برد و هزاران درد و اندوه قرون وسطایی درمقابلمان خود نمایی می‌کند. امروز فضای خواب برای دویست و پنجاه نفر، صد متر مربع می‌باشد و صدها زندانی مجبورند به صورت کتابی و دهان به دهان یکدیگر و گاهی به صورت فله‌ای روی هم بخوابند.

تنها جایی که تقریباً عدالت برقرار است و فرقی نمی‌کند طرف سالم است و یا مریض، از زیر پل گرفته‌اند یا از سرکار، دیوانه است یا عاقل، نویسنده است یا قاتل، استاد و دانشگاهی است یا معتاد تزییقی، تقریباً بعد از ده روز همه یک رنگ می‌شوند البته به جز تعداد انگشت شماری گردن کلفت که مسئولیت پاسداری از بند را دارند.

هر روز حدوداً چهل تا پنجاه نفر به جمع زندانیان افزوده می‌شود، زندانی تازه وارد بدون دریافت نیازهای اولیه در جمع زندانیان رها می‌شود و چند دقیقه طول نمی‌کشد تا یاد بگیرد برای اینکه کمتر زیر رگبار فحش و کتک قرار بگیرد باید کور و کر و لال باشد و در مقابل تمام شرایط جهنمی سرفروید بیاورد.

تا اگر در بیرون کسی را داشته باشد که هفته‌ای حداقل دویست و پنجاه هزار تومان به حسابش واریز کند شرایط به دست آوردن مواد مخدر و فضا برای خواب و... را دارد در غیر این صورت برای تهیه‌ی مایحتاج اولیه تن به هر خفتی می‌دهد و زمان زیادی طول نمی‌کشد که بر اثر فشارهای اینجا خودکشی یا خود زنی می‌کند یا روانی کامل می‌شود که در محوطه‌ی اینجا وسط حیاط به صورت لخت و عریان پرسه می‌زند، هر از گاهی هم جوان خوشتیپ تازه وارد توسط زندانیان شکار

شده و همان شب اول و دوم در زندان مورد تجاوز جمعی قرار می‌گیرند و بعد از آن دیوانه وار خود را به در و دیوار می‌زنند. در این خراب شده به ندرت کسی پیدا می‌شود که از آسیب شپش درامان باشد، دسته دسته در حیاط زیر آفتاب کسانی را می‌بینید که لباسهای زیر خود را به دست گرفته به دنبال شپشها هستند.

متأسفانه در این چند سالی که من اینجا هستم این شپشها بودند که به زندانیها غالب شدند و هر روز نسبت به روز قبل بیشتر و بیشتر می‌شوند، کمی آن طرف تر زندانیان دیگری را در صف دستشویی می‌بینید که یا خود را می‌خارانند و یا سر نوبت دستشویی تا دم در زد و خورد می‌کنند و در این وضعیت زندانی خوش شانس است که اگر نوبت بعد از نیم ساعت به او برسد، دستشویی آب داشته باشد. در اینجا برای

صدها نفر یک عدد دستشویی خراب و سرریز شده وجود دارد. هرازگاهی زندانیان نگون بخت را مشاهده می‌کنیم که از دادگاهی یا ملاقات حضوری باز می‌گردند و مواد مخدر را در شکم حمل می‌کنند و گاهی چون نمی‌توانند پس بدهند شلنگ آب از زیر وصل می‌کنند و..... مواد مخدری که نقش نیازهای اولیه انسان را بازی می‌کند. پیرمردانی که بوی ادرار و مدفوع از چند متری آنها موج می‌زند و یا جوانان مریض روانی که شبها بر روی همدیگر ادرار می‌کنند، و هر کجا که شدت پیدا شود، ادرار و مدفوع خود را تخلیه می‌کنند، حال می‌خواهد شلوار یا جای خواب یا حسینه یا جای دیگر باشد

اینجا مملو از جوانان و پیرمردانیست که زمین گیر شده اند، انگار خودشان را تسلیم مرگ کرده‌اند ولی کسی نیست که آنها را از زجرهای زندگی نجات دهد.

نمی‌دانم نوشته‌ام را چگونه تمام کنم. انگار هزاران درد و رنج صف کشیده وهمه آن دردها انتظار دارند که اشاره ای به آنها شود. ای کاش خواب بودم. ولی بیدارم و این فاجعه ی بشری در سرزمینی رخ می‌دهد که مسئولین آن ادعای اداره ی جهان را دارند، مرا با رژیم و مزدوران آن هیچ حرفی نیست، که به مسئولیت خود که همانا دشمنی با مردم ایران و دیگر مردمان کشورهاست دقیقاً عمل می‌کنند، اما چند جمله ای با نهادهای مدافع حقوق بشر دارم.

دنیايي که شما حقوق بشريها مي‌بينيد با دنياي رجايي شهر كاملا متفاوت است، شما حرف از حقوق بشر مي‌زنيد، اينجا حتي به اندازه ي يك حيوان هم زنداني ها حقوقی ندارند، شما صحبت از امكانات بهداشتي مي‌كنيد ولي اينجا زنداني واژه ي بهداشت را همچون خيالي تصور مي‌كند، و آنچنان غريب است كه به راحتي بدترين مريض هاي خطرناك را به يكديگر انتقال مي‌دهند. شما در حالي از كمبود ميوه و سبزي در زندان حرف مي‌زنيد كه زنداني در به در دنبال تکه نانی در طرف های آشغال است.

شما از نارسايي خدمات درمانی سخن مي‌گويد ولي اينجا زنداني واژه ي بهداشتی را فراموش کرده است. شما دلتان از اعدام زنداني به درد می‌آيد دردی كه حاصل فضاي روشنفكري و جوامع متمدن است، اينجا حتي

تمام امکانات خودکشی را هم از زندانیان گرفته‌اند که مبادا با خودکشی، کسی از درد و رنج‌رهای یابد و یا باعث رسوایی بیشتر رژیم گردد.

تمام دلهره‌ی شما این است که مبادا رژیم زنی را سنگسار کند، اینجا سنگسار دل کسی را به درد نمی‌آورد، چون زندانیان هر روز صدها بار سنگسار می‌شوند، به خدا درد خیلی است، تخیل شما از درد واقعی زندان خیلی کوچکتر از آن چیز است که من می‌بینم، اگر کسی زندان رجایی شهر را تجربه کرده باشد، به من اعتراض می‌کند که چرا نتوانستم در این چند جمله یک هزارم از آنها را بگویم. من پیشاپیش از او پوزش می‌طلبم که حق با ایشان است.

اما چند سوال که همیشه ذهن مرا با خود مشغول کرده است که جواب آن‌ها شاید راهگشایی برای خیلی از دردهای من باشد این است، آیا کهریزک و رجایی شهرها در حکومت فعلی اصلاح می‌شوند؟ آیا رژیم بدون این زندان‌های مخوف امکان بقا دارد؟ کی و چگونه؟ کهریزک تبدیل به گلستان می‌شود و کهریزک و رجایی شهرها حاصل کدام افکار هستند؟

صالح کهندل بند 4 زندان رجایی شهر کرج
20 مرداد ماه 1389

ارسال شده توسط کمپین صالح کهندل
این نامه به سازمان‌های زیر ارسال گردید
بان کی مون (دبیرکل سازمان ملل متحد)
ناوی پیلای (رئیس کمیسیون حقوق بشر)
کمیساریای عالی حقوق بشر
کمیسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا
سازمان عفو بین الملل
سازمان دیدبان حقوق بشر